

۲۰۵۷۲۸۰
۱۴۰۳/۱۱/۱۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جای من بخوان!

بر اساس زندگی شهید سولشکر خلبان غفور جدی اردبیلی

www.ketab.ir

آذر ایرانی، سروناز فرقانی

۱۴۰۳

سرشناسه	ایرانی، آذر، ۱۳۷۱ -
عنوان و نام پدیدآور	جای من بخوان! بر اساس زندگی شهید سرلشکر خلبان غفور جدی اردبیلی / آذر ایرانی، سروناز فرقانی؛ ویراستار مهرداد نصرتی.
مشخصات نشر	تهران: انتشارات سازمان عقیدتی سیاسی آجا، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری	۱۳۶ ص: مصور (بخشی رنگی): ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.
شابک	۱۵۰۰۰۰ ریال: ۱-۷۱-۶۹۴۲-۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی	فیا:
موضوع	جدی اردبیلی، غفور، ۱۳۳۴ - ۱۳۵۹.
موضوع	داستان‌های فارسی - قرن ۱۴
موضوع	Persian fiction -- 20th century:
موضوع	جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹ - ۱۳۶۷ - شهیدان - داستان
موضوع	Iran - Iraq war, 1980 - 1988 -- Martyrs -- Fiction:
شناسه افزوده	فرقانی، سروناز، ۱۳۶۸ -
شناسه افزوده	انتشارات سازمان عقیدتی سیاسی آجا
رده‌بندی کنگره	PIR ۸۳۳۴:
رده‌بندی دیوپی	۸۴۳/۶۲:
شماره کتابشناسی ملی	۵۸۶۸۲۷۸:



جای من بخوان! (بر اساس زندگی شهید سرلشکر خلبان غفور جدی اردبیلی)

- نویسنده‌گان: آذر ایرانی، سروناز فرقانی
- کارشناس نظامی: سرتیپ دوم خلبان سیاوش میرزایی
- ویراستار: مهرداد نصرتی
- صفحه‌آرا و طراحی جلد: سینا بهاری‌زاد
- ناظر چاپ: محمدناصر بیاتی
- نویت و سال چاپ: سوم / ۱۴۰۳
- شمارگان: ۵۰۰ نسخه
- قیمت: ۸۵/۰۰۰ تومان
- شابک: ۱-۷۱-۶۹۴۲-۶۰۰-۹۷۸
- ناشر: انتشارات سازمان عقیدتی سیاسی آجا
- لیتوگرافی، چاپ و صحافی: چاپخانه ارتش جمهوری اسلامی ایران

«این کتاب با کالغد حمایتی منتشر شده است»

نشانی: تهران، صندوق پستی ۳۳۷۶-۱۶۷۶۵، سازمان عقیدتی سیاسی ارتش جمهوری اسلامی ایران

معاونت فرهنگی و تبلیغات (مدیریت انتشارات) | وبگاه: www.aja.ir

تلفن: ۸۸۴۷۵۵۰۳ و ۸۱۹۵۹۳۸۱ | نشانی الکترونیکی: ajapub@yahoo.com

مرکز توزیع محصولات فرهنگی ارتش: ۲۲۹۳۹۱۲۴

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۵.....	پیشگفتار.....
۷.....	مقدمه.....
۱۱.....	• فصل اول: آخرین دیدار.....
۳۳.....	روزهای کودکی و نوجوانی.....
۴۵.....	• فصل دوم: دوره آموزش خلبانی در آمریکا.....
۵۶.....	از آشنایی در شیراز تا ازدواج در تهران.....
۶۴.....	پروازی خاطره انگیز در پایگاه هفتم شکاری شیراز.....
۶۶.....	عزاداری های ماه محرم.....
۷۹.....	• فصل سوم: وقوع انقلاب اسلامی.....
۸۵.....	آغاز جنگ تحمیلی.....
۹۱.....	روز ۳۱ شهریور ۱۳۵۹.....
۱۰۷.....	یک روز قبل از آخرین پرواز.....
۱۱۳.....	آخرین پرواز.....
۱۲۲.....	نجوایی عاشقانه.....
۱۲۷.....	• فصل چهارم: به روایت تصویر.....

به نام همه عاشقانت قسم که در راه تو مرگ هم زندگیست
اگر زندگی تشنه مرگ ماست کسی که نمرده است هم زنده نیست
زمستان اگر هر چه سرد و سیاه به باران تیر تو تن می‌دهم
به رؤیای خورشید و شوق بهار سرم را به باد وطن می‌دهم
به آیندگان حال ما را بگو که سختی عشق تو آسان شود
که ایرانی سربلند جوان سراور تاریخ ایران شود.^۱

پیشگفتار

وقتی جنگ شروع می‌شود، مردم یک کشور، دلاوران و برجستگان میدان پهلوانی، خود را برای دفاعی همه‌جانبه از همه آنچه متعلق به مردم آن سرزمین است، آماده می‌کنند؛ دفاعی قدرتمند و خلل‌ناپذیر از کیان، اعتقادات و مردم آن کشور.

یورش ارتش عراق به ایران در سال ۱۳۵۹، تجاوزی بود به خاک و آرمان‌های مردم ایران اسلامی؛ جنگی با ویژگی‌های خاص و سلاح‌هایی پیشرفته علیه کشوری که درگیر انقلابی نوپا بود و نیروهای مسلح، سامان درستی نداشتند تا بتوانند به صورت منسجم مقابله به مثل کنند.

غفور جدی اردبیلی، یکی از همان پهلوانان بود؛ بی هیچ گمانی او برجسته بود و دلیر و دلاور و نشانه‌ای از گذشتگان و پیشینیانش چون ستارخان و باقرخان. فرزندان ما امروز می‌دانند که خلبان غفور جدی و هم‌زمانش نگذاشتند حتی یک وجب از این خاک مقدس در چنگ دشمن باقی بماند. او و هم‌زمانش در روزهای ابتدایی جنگ کاری کردند کارستان، از جان خویش گذشتند تا ایران و ایرانی همچنان پرصلابت و استوار بر این پهنه خاکی و مقدس، ماندگار شوند.

اگرچه مدت زمانی کوتاه در جنگ بود که به شهادت رسید، اما دستاوردهای سال‌ها دلاوری او همچنان ماندگار است؛ افسری دانا و پرانگیزه که جانبازی را پیشه و آرزوی مام میهن را برآورده کرد، فرزندی دلاور برای میهن و سربازی فداکار در میدان جنگ.

بدون شک این سخن کوتاه در این چند سطر نمی‌تواند گویای کارهای برجسته این دلاور دوران باشد، اما بهانه‌ای است تا از نویسنده اثر قدردانی کنم که در این روزگار، قلم به دست گرفته و دلاورمردی‌های یکی از خلبانان قهرمان ارتش جمهوری اسلامی ایران را به نسل جوان منتقل می‌کند.

علیرضا نمکی، خلبان بازنشسته

www.ketab.ir

مقدمه

یک شب دلی به مسلخ خونم کشید و رفت
دیوانه‌ای به دام جنونم کشید و رفت
پس کوچه‌های قلب مرا جست و جو نکرد
اما مرا به عمق درونم کشید و رفت
دیگر اسیر آن من بیگانه نیستم
از خود چه عاشقانه برونم کشید و رفت

زندگی صحنه حادثه‌های گوناگونی است که گاه تلنگری آدمی را به
عمق درونش می‌کشد و خودش را در مسیری می‌یابد که گویی برای
ادامه راه، از قبل توسط فردی انتخاب شده است و او می‌شود راهنمای
راهی که پر از شخصیت‌ها و آدم‌هایی است که می‌توانی ساعت‌ها
پای حرف‌ها و درد دل‌هایشان بنشینی و با لبخندهایشان بخندی، با
بغض‌هایشان گریه کنی و هم‌درد روزهایی شوی که خاطرات گذشته را
با خود به ارمغان آورده است.

شبی در کنار مادری بنشینی و به چهره‌اش بنگری که پر از چروک‌های
خسته از روزهای سختی است که جای خالی فرزند را تداعی می‌کند

و یا هم صحبت خواهری شوی که هنوز پس از سالیان سال از شهادت برادر، وقتی نامش به میان می آید، از او همانند یک قهرمان یاد می کند.

روزی در محل کار برادر ورزشکار و افتخارآفرینی حاضر شوی که باوجود مشغله های گوناگون، وقتی نام شخصیت کتاب را می آوری، قدری به سکوت می نشیند و با اشتیاق حاضر به گفت و گو می شود و یا می توانی ساعت ها با مردانی به گفت و گو بنشینی که موی در آسیاب روزگار دفاع از آب و خاک سپید کرده اند و لابه لای جملاتشان می خندند، سکوت می کنند و گاهی قطرات اشک بر کویر خشک گونه هایشان رها می شود... همه و همه دست به دست هم می دهند تا بتوانم درباره مردی بنویسم که روزی خودش را در روزهای جوانی به من نشان داد و حالا باید از او می پرسیم؛ مردی که می تواند در این روزهای سخت، اسوه کاملی از وطن دوستی، تعهد و مسئولیت پذیری باشد؛ مردی که هم رزمانش را تنها نگذاشت و با تمام دشواری های پس از انقلاب و مشکلات خلبانان، با لباس پروازی بدون درجه به محل کارش برگشت تا ثابت کند که پای تمام سختی های جنگ ایستاده است و حاضر است جانش را برای میهنش فدا کند. مردی که می توانست با آرامش در کنار خانواده اش زندگی کند، ولی قلبش برای فردا و فرداهای ایران می تپید؛ برای فرزندانی که سالیان سال پس از شهادتش متولد می شدند.

مردی که حالا یک تندیس از او در یکی از میدین شهرش به جای مانده و همه او را به بزرگی و مرام و معرفتش می شناسند. وقتی از همشهری هایش درمورد او می پرسی، با افتخار تندیش را با انگشت نشانت می دهند و به زبان آذری می گویند خلبان جدی افتخار ماست...

بهراستی چگونه می‌توان قریب به چهل سال از شهادت مردی گذشته باشد و نامش همچنان با منش پهلوانی‌اش بر سر زبان‌ها باشد، هم‌زمانش از او به تعهد و مسئولیت‌پذیری و جدیت در شغلش یاد کنند و خانواده‌اش از او با اخلاق زیبا و مهربانش.

برای گردآوری کتاب «جای من بخوان!»، از کارکنان بنیاد شهید استان اردبیل که با در اختیار قرار دادن مصاحبه‌هایی که طی سال‌های گذشته گردآوری شده بود و برخی تصاویر، مسیر همواری را برایمان در مرحله جمع‌آوری اطلاعات فراهم کردند، تشکر می‌کنم. همچنین می‌بایست به‌صورت ویژه از مادر شهید (مرحومه خانم صالحه جدی اردبیلی)، خواهرش (اعظم جدی اردبیلی) و برادران شهید (عادل و رحیم جدی اردبیلی) که به گرمی از ما استقبال کرده و ما را شریک خاطرات قلبشان دانستند، سپاسگزاری کنم.

و نیز از همراهی صمیمانهٔ امیر سرتیپ دوم خلبان علیرضا نمکی و سایر دوستان و هم‌زمان شهید که با نقل خاطراتی گویا و ارزشمند یاری‌مان کردند تا بتوانیم کوتاه اما مستند از شخصیت آن شهید بزرگوار مطالبی را به خوانندگان علاقه‌مند ارائه کنیم، قدردانی می‌شود.

در تمام مراحل نگارش، آماده‌سازی و چاپ کتاب، عزیزان و بزرگوارانی در نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران، بخصوص فرمانده محترم نیرو امیر سرتیپ خلبان عزیز نصیرزاده و نیز انتشارات سازمان عقیدتی سیاسی ارتش جمهوری اسلامی ایران که با تلاش‌ها و پیگیری‌های دلسوزانه‌شان این اثر به نتیجه رسید، به سهم خود تشکر فراوان داشته و از خدای متعال برایشان آرزوی طول عمر و سلامتی داریم.

این اثر با احترام تقدیم می‌شود به مقام شامخ خلبان شهید غفور جدی
اردبیلی و همسر و فرزندان ایشان و تمامی سربازانی که جان خود را
برای حفظ این آب و خاک به خالق یکتا تقدیم نمودند... یادشان گرامی.

آذر ایرانی، تابستان ۱۳۹۸، تهران